

## متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز، دیروز جلسه خودمان، این جلسه، دیروز تعطیل شد، چه کسی تعطیل کرد؟ شما خودتان. اگر شماها بخواهید به همین طریق که رفتار کردید، می‌توانید که همه جلسه را تعطیل کنید، در آن صورت هم خودتان ناراحت می‌شوید، هم من ناراحت می‌شوم. من، بپردازید از اینکه به همه علاقه‌مندم، به دیدار همه علاقه‌مندم و دلم می‌خواهد ببینمشان و خب این علاقه‌مندی یک عادت است در فکر و ذهن من شده، برای شما هم که معلوم است، آن وقت ما اگر بخواهیم، فکر کنید یک طناب بزرگ را بخواهند قطع کنند، چقدر اره می‌خواهد؟ تا یک طناب کوچکی، یعنی یک نخ، از همین نخ‌ها، یک خورده چیز کنند قطع می‌شود. ولی خود ما، تعهد ما اینقدر زیاد است، که به منزله یک خونی، یک نخ قطوری است که بین دلها کشیده شده، البته بقول آن شعر مشهور، می‌گوید:

**غلط است آنکه گویند به دل ره است دل را  
دل من ز غصه خون شد، دل تو خبر ندارد**

این درواقع تفاوت آن، اگر ما بخواهیم که آنچه که فکر می‌کنیم یا می‌گوییم، به زبان بیاوریم، من باید این حرف را بزنم، ولی من هرگز نمی‌کنم، برای اینکه من نه این هستم، و نه اینجور می‌گویم. خداوند هرکسی را برحسب وظیفه خودش آفریده، یعنی برحسب وظیفه‌ای که برای او معین کرده، بعد آفریده و گفته؛ ها به تو گفتم این وظیفه‌ات این است، این هم رفتارش، که بدانی که اینجوری. ولی با این وجود که خداوند معین کرده، معذک ما هرکدام در عالم خودمان یک خداوندی هستیم، یک خداوند درونی می‌گوید فضولی کن، یک خداوند بیرونی می‌گوید آقا فضولی نکن، کدامش را راه بدهیم معلوم نیست. یک خورده هم خداوند آن افساری که کشیده بودیم رها کرده، شل کرده، چون از هرطرف که بخواهد برود می‌رود. دست راست بخواهد برود، می‌رود. دست چپ بخواهد برود، می‌رود. همه اینها ظاهراً به دید خودش هست. البته چون می‌داند که چه خواهد شد، همین دانستن‌ها، می‌داند من چه کار خواهم کرد، ولی نه اینکه خودش به زور وادار کند، می‌داند اینجور هست که هستم، ولی می‌داند هم، خودش معین کرده که هیچ حرکتی بدون اراده خداوند انجام نمی‌شود. حالا ما چه بخواهیم، چه نخواهیم حرکت انجام می‌شود، هر چیزی. من جمله از این حرکت‌ها همین شلوغی‌های پرروزها بوده. من نمی‌دانم چه بوده، چه کسی چه گفته، موجب شد که توصیه کردند... دقت کردم دیدم خیلی خب، بهتر است. مثلی است مشهور که می‌گوید: کور از خدا چه می‌خواهد؟ غیر از دو چشم بینا؟ من هم منتظر... ولی از این تصمیم هم خودم ناراحت بودم، هم شما، ولی ناچار بودم ناراحتی را داشته باشم.

حالا ان شاء الله بعد از این هم اگر جهتی دارد که شاید بشود جهتش را مرتفع کرد، بگویند خودتان، کمک کنید، یا بگویند من بگویم، دستور بدهم، که ان شاء الله بعد از این همچنین نباشد. کما اینکه امروز صبح یکی از خانمها آمد مجلس گفت تعطیل است. همان پریروز که من گفتم این مجلس امشب تعطیل است، آن همیشگی که نبوده، یک مجلسی در همان اندازه، والا مجلس ما همیشه برقرار هست. حالا امیدوارم که ما به همان اندازه‌ای که از خود جلسه‌اش بهره می‌بریم، از

سکوتش بیشتر بهره ببریم. چه می‌خواستیم آن جلسه بگویم، درست یادم نیست، ولی اینقدر یادم هست که می‌خواستیم مسأله هم اینکه... جلسه‌ای که می‌خواستیم بگویم این است که بدانید که خدا چرا اصلاً ما بشر را آفرید؟ و چه خصوصیتی بود که با وجود اینکه آنقدر خلقت کرده بود، خلقت خیلی زیاد بود، مع‌ذک خداوند یک خلق جدیدی آفرید که مزاحم باشد، مزاحم همه باشد، ما را آفرید، ظاهراً جهتش این بود، به اینجا کشیده شد،... کرد، به هر حیوانی که مراجعه می‌شد، یا مطالعه می‌کردند، می‌دیدند، همه می‌دیدند که این را که خدا این کار را کرده. همه‌اش شیر را دیدند که درنده است، فکر کردند که این از کجا درنده است، بعد توجه کردند، دیدند این نیست که درنده است، خدا به پنجه‌هایش این قدرت را داده که این چنگال...، این را پس می‌گذاریم، می‌رویم سر یک حیوان دیگر مطالعه [می‌کنیم]، هر حیوانی را مطالعه کردیم همین حالت را در آن دیدیم. یعنی هیچ حرکتی بدون اراده‌ی خداوند نمی‌شود، خداوند هم قبول دارد این را، همین کار را هم کرده است، درست کرده، ولی نخواست خود آن چیز بفهمد. همانجوری که شیر که مثال زدیم درنده می‌شود، چون گرسنه‌اش هست، یک چیزی باید بخورد، نگاه می‌کند، می‌بیند برّه مثلاً با این هیکل و چیز خیلی بدرخش می‌خورد، می‌پرد سر [برّه]. بنابراین... هر حیوانی را که نگاه کرد، دید که ای وای، این را هم که باز خداوند خودش آفریده و اینجور... کرده. رسید به انسان، دید یک انسانی با آن حیوانی که خداوند... یکی است، فکر کرد که نکند این انسان هم از نسل گرگ باشد، یک خورده مطالعه کرد، به هر حیوانی رسید، همین را دید. یعنی درست آن چیزی است که خداوند خودش می‌خواست، که همه این چیزها برحسب اراده‌ی خداوند بگردد، اما آن... علامت آشنا نیست که همه بفهمند، حتی خود آن ستاره یعنی انسان، نمی‌فهمد که اختیار دست خودش نیست، ولی خودش این کار را می‌کند، مثل همین، فکر می‌کند که این از کجا اینجا آمده؟ ... به اینجا که رسید می‌دید که به غیر از خود خودش هیچ دیّاری نیست، همه این کارها از دست اوست...

بعد توجه شد به اینکه خود خداوند گفته است که من این همه حیوانات را آفریدم، همه اینها را در تحت اختیار این انسان قرار دادم، حالا خب انسان خودش چه است؟ انسان دیدند نمی‌فهمد، انسان، خداوند برای این حیوانی که تا دیدند آفرید و فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (سوره بقره - آیه ۳۰) همه فرشتگان تصور کردند و دیدند این این است، یا خداست و یا از جانب خدا مأمور است، توجه کردند، خداوند تمام آن چیزهای را که در حیوانات دیگر آفریده در این حیوان جدیدش هم خودش آفریده، منتها خودش نمی‌بیند، نمی‌فهمد، انسان می‌داند خودش توجه کند یک ساعتی، یا حتی دقایقی هست که این انسان این... چیزی می‌خورد والا حیوان می‌شو... حالا بقول آن یک زیست‌شناس فرانسوی هست، که یا زنده است الان، یا اینکه به تازگی مرده، نمی‌دانم، می‌گویند که عکس‌هایش را هم که می‌کشند، عکسی که می‌کشند از او، در پشت جلد کتاب است که عکسش... که این آقا نشان می‌دهد که یک... اینجور گرفته، این... به اینجا که رسید، خداوند صحبت را همین جایی که هست نگه‌داشت، گفت... شعر می‌گوید:

خوب شد پیر شدم کم‌کم و نسیان آمد

یاد یاران جگرم خون می‌کرد

بنابراین این انسانی هم که آفریده، از تمام جهات مثل حیوانی است، البته حیوان که می‌گوییم نه حیوان به معنی مصطلح یعنی درنده، نه، جاندار است، یعنی جان به او داده و این خدا دیگر دخالت نمی‌کند. به همین جان گفته و این را چجوری... کند. حالا که ما اینقدر فهمیدیم، فهمیدیم که ما خودمان پرندۀ ذی‌حساب...

خداوند، وقتی این تاریخ طبیعی انسان را نگاه می‌کنید، می‌بینید که خداوند همه حیواناتی که خلق کرده، البته غیر از این حیواناتی که... یک مثل عامیانه‌ای هست که... یاد آمد، می‌گوید یکی می‌خواست که، گفت عاشق یکی هستم، این گفت یک شعری بخوان و یک ریگی هم آهسته اینجوری بزن که او توجه کند. این مرد که نفهمید یک سنگ آسیا برداشت که بزند، سنگ آسیا را برداشت به خیال اینکه این سنگ را بزند... کرد، شعر گفت که بخواند یک شعری خواند که آن شعر:

### چنین گفت رستم به اسفندیار      که من گشتمه نون سنگک بیار

بعد این طرف سنگ خورد به کله‌اش، زخمی شد، خودش عصبانی هم شد، دعوا هم کرد با این. این گفت خب تو چجور به من یاد دادی، معاشقه اینجوریه؟ گفت بله، ولی من معاشقه خرکی که نگفتم، معاشقه انسان‌ها، نه خرکی. به هر جهت، هر چیزی، چه شعر و چه چیز، اینها همه جا دارد، محلی دارد در ذهن ما، جایگاه مخصوصی، که از آن جایگاه باید حل بشود. وقتی در این جایگاه نباشد، یک چیزی هست که خنده و گریه هردو، بررسی کردند که اینها چه است؟ دیدند که اینها چون علامت این است که یک حالتی زائد بر حال معمولی باید به او دست می‌دهد، چه هست؟ نمی‌دانم. حالا همینجور گریه و همینجور چیزهای دیگر، هر چیزی را، گریه، خنده، فریاد و اینها، جای مخصوصی دارد، حالا اگر نباشد، اگر همینجوری...

ان شاء الله همه‌تان سالم و خوش باشید و هیچ نگرانی نداشته باشید، الا اینکه نگرانی بچه‌هایتان و نزدیکانتان باشید که شما با آنها چه کار داشته باشید، بچه‌ها به شما چه کار داشته و شما نتوانید نگرشان دارید، وای به حال آنها. دیروز برای یکی از خانمها نمی‌دانم که بود، یک تشریحی کردم، ولی خب بهتر این است که این تشریح را برای همگان بگویم، همه خوب بخوانند و خب بعد اینکه نگاه می‌کنیم می‌بینیم این حرف را، حرف من را این خانمها... می‌شنوند، ولی صدای من نمی‌رسد، ضعیف است، یا گوینده ضعیف است، هرچه، نمی‌رسد و حق دارند تقاضا کنند، یعنی حق داشتند تقاضا کنند، داد و بی‌داد کنند، البته آنها هم حق داشتند ولی به من این وسط البته حق ندارند، برای اینکه بزرگتر می‌گوید ما باید کجا بیاییم... یک منزل دیگری بزرگی باشد، صحرای کربلا پیدا کنیم بشود. ... این است که گوش کنید به هر جهت و آن این است که فکر، فکر یعنی آنچه که سر آدم را مشغول به مطالعه است یا... فکر عبارت است از نقش چیزهایی است که ما می‌خوانیم، نه بوسیله...

خیلی چیزها که ما می‌خوانیم و یادمان نمی‌ماند که همچنین چیزی خوانده... اینها یک چیزهایی است که خارج از روش‌های انسان است، یعنی اگر بتواند... کمالینکه می‌بینید در صحبت‌هایی که می‌شود خیلی این حرف‌ها ظاهراً فراموش می‌شود، ولی اندکی بعد یا همین فاصله... بعد من دیدم که خب این جمعیت زیاد است، همیشه می‌آیند اینجا می‌رسند،

خب بهر حال یک خورده داد و بی داد می شود، فکر کردم یک جای وسیعتری پیدا کنیم نشد، از این وسیعتر جایی نداریم، وسیعتر از آن چرا، جایی هست، منتها به اسم...

اینها همه اش حاشیه بود، ولی اصل مطلب می خواستم دیروز مطرح بشود مسأله تربیت و نگاه داری...

چون جمعیت مان زیاد است و نمی شود سؤالاتی هر کدام دارید و یا چیزی می خواهید بگویید، من نمی توانم به همه جواب بدهم، بنابراین بعد از مجلس من هستم، تا یک مدّت کوتاهی، هر کدام سؤالی، چیزی دارید یا می خواهید بنویسید، از من بپرسید. خود من هم مثل اینکه سواد کم تر شده، همه چیزها را خوب نمی توانم بخوانم. برای اینکه حیوانات، حالا ما نگاه کنیم از اول در تاریخ طبیعی می خوانند، استادانش همه اینجور گفتند که از اول پائین ترین طبقات حیوانات، آن حیواناتی هستند که یک دانه... مثلاً، یک حشره ای را می بینید نصفش کنید، حشره ای تقریباً از اینها که راه می روند روی زمین، نصفش کنید، هر نصفه اش خودش یک جاندار است. ادامه می دهند یک جاندار است، یعنی اضافه شدن ایجاد نسل در این حیوانات با خودش است، یعنی خودش را نصفه می کنند، نصف خودش، چه خودش می کند، چه دیگری می کند، یک حیوان جداگانه می شود، نمونه این امر که ما بینیم، در بعضی حیوانات... یک عضو شان که از بین برود، فوری یک عضو در همان جا ایجاد می کنند، خیلی از این حیواناتی که شب پره دارند، پشه و اینها، مثلاً پشه، یک بالش را اگر بکنید و ولش کنید، بعد از یک مدّت کوتاهی همان جا بال در می آورد. زیاد شدن عضو به واسطه زیاد شدن خود شخص است... اما بعد از این طبقات بعدی حیوانات، حیواناتی هستند که جفتند، یک جفت، تمام حیواناتی که می بینید، دم دست ما هست، همین حیواناتی هستند که نر و ماده ای دارند، و خود اینها ایجاد چیز می شود. که به این طریق از بین نروند هر کدام، اما طبقه بالاتر از اینها، حیواناتی هستند که دوتا هستند، دو نفرند. ولی در این وسط یک حیواناتی هستند که هم جزو اینها هستند و هم جزو آنها حساب می شوند. که هنوز... توانسته اند دقت کنند و یک چیزی بگویند که این حیوانی که الان می بینیم، مثل یک پشه مثلاً، این جزو حشرات حساب می شود یا جزو حیوانات جاندار دیگر، ولی به هر جهت می رسد تا به انسان. آنچه که ما انسان ها به آن علاقه مند باید باشیم همه، همین طبقه است، همین طبقه انسان ها، انسان هایی که از دوتا انسان آفریده شده اند. اینها البته ظاهراً مثل حیوانات دیگرند، ولی هیچ کدامشان چیز جداگانه ای از دیگران ندارند، و خداوند در بدن خود همین ها یک موقعیتی فراهم می کند که بتوانند نسل را زیاد کنند. ولی غیر از آن حیواناتی هستند مثل خود انسان، یعنی از زن و مردی تشکیل شده، تبدیل به یک انسان می شوند. البته در این وسط یک استثناء هست برای تمام جهان و آن حضرت عیسی علیه السلام است که خداوند فرمود من عیسی را از پدر و مادری خلق نکردم، «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» (سوره آل عمران - آیه ۵۹) یعنی مثلش مثل مَثَلِ آدَم است، پدر و مادر ندارد، من خلقش کردم، این البته جنبه الهی دارد و راجع به درویشی و و فلان و اینها ندارد. این هم فقط در تمام گیتی از اول تا حالا یک مورد بوده... این هم برای انسان ها همین جوری است، شرایط دارد. اگر آن پروازی که حیوانات دیگر می کنند... حالا این باشد برای جلسه بعدی ان شاء الله.

یکی هم مسأله حجاب اینجا می‌گوید به من، دخالت هم نمی‌کنم در این کار چیز، برای اینکه بگذارید اطباء کار کنند، من وقتی نگاه می‌کنم متأثر می‌شوم، اینقدر ناراحت می‌شوم که چه بکنم، یک بیماری می‌بینم که می‌دانم بیماریش چه است، ولی هرکاری هم بکنم نمی‌دانم چه کار می‌شود کرد که جلوی این را گرفت، در اینصورت... خداوند برای هر گرفتاری انسان یک معالج قرار داده، و همان معالج این شخص یعنی... مراجعه بشود، و بعد از این... تربیت عادت انجام بشود.

بنابراین اگر کسی سؤالی، چیزی دارد بخواهد اینجا از من بپرسد، می‌خواهید هم بنویسد من بعد...

خداوند غیر از این درمان که اختیارش با یک جزئیاتی گذاشته دست طبیب، یعنی خودش امکان فراهم کرده یک چیزهای مختصری یاد بگیرند اینها، ولی امکان اصلی شفای است که دست کسی است که خدا مستقیم بگوید و طبیب را تا نبینید، نسخه ندهد، فایده ندارد. نسخه بدهد و... اما مردان خدا را فقط همان دیدن کافی است، یعنی از خود دیدن یک اثری حاصل می‌شود که آن اثر را چیز دارد. بنابراین کسانی که چه می‌آیند و چه نمی‌آیند، نمی‌توانید بگویید کدامشان مقدمند، همه‌شان خوبند. شما فرض کنید در یک آجیل درست می‌کنند، در این آجیل، کشمش هست، خرما هست، نمی‌دانم تمام چیزها هست، نمی‌توانید بگویید کدام بهتر است، ممکن است ذائقه شما این باشد که خرمایش بهتر از آلویش است، یکی دیگر می‌گوید نه، خرمایش خوب نیست، آلویش خوشمزه است، اما آن کسی که می‌خواهد اینها را و کار دارد، همه اینها را می‌شناسد و می‌داند هر کدام در کجا باید... و تقریباً به یک نحوی تقسیم شده که برای همه آلام و دردها خداوند علاج گذاشته و خود بشر را قدرت داده که بگردد و علاج آن آلام را پیدا کند...

حالا به این طریق حل می‌شود، که یک چیزی را بخوانم، خب انجام بدهم، ولی اگر نتوانم بخوانم چه؟ یک متخصص سوادشناسی هم باید داشته باشیم، که چیزها را بخواند، خیلی مشق خط که در قدیم هم جزو کارها بود و مدرسه رد می‌کرد کار خوبی بود، ولی حالا مشق خط نیست، همه خطهایی که می‌نویسند خیلی خراب است و حتی علما هم خطهایشان خیلی بد است، مشهور شده خط علمایی، معلوم است این خط علمایی است. حتی در بین علما هم نگاه کنید، آقای سلطان‌علیشاه خطشان بد بوده، ولی خب خوانا، ولی برعکس آقای نورعلیشاه بسیار خوش خط بودند، آقای صالح‌علیشاه بسیار خوش خط بودند، چون خودشان خط می‌کردند، جزو آداب علمی نبود. حالا شما هم اگر می‌خواهید خوب باشد خطتان، مثلی هم هست که می‌گویند خطش را خواندیم، خطش را بخوانیم، یعنی به کارهایش آن طور رفتار کنیم. اگر می‌خواهد خطتان خوانده بشود همه‌جا، سعی کنید خط خوبی داشته باشید.

